

مواجههٔ جامعهٔ ایرانی در برابر سلطهٔ اعراب مسلمان در سده‌های اول و دوم هجری

محمدرضا خسروی

استادیار دانشگاه عالی دفاع ملی

علی بیات

استادیار دانشگاه تهران

چکیده

حملةٔ اعراب مسلمان به ایران، رخدادی سترگ و عمیقاً اثرگذار بوده است. این حادثهٔ مهم، نظام پادشاهی موروثی کهن و جامعهٔ طبقاتی مبتنی بر اشرافیت خاندانی ایران را برچید و فصلی نوین در تاریخ ایران گشود. روند تدریجی استیلای اعراب مسلمان بر ایران و آمیزش آنان با ایرانیان، دگرگونی عمیقی در تغییر کیش آنان و ساختار اجتماعی ایران پدید آورد. آموزه‌های والا و انسان‌دوستانهٔ اسلام سبب شد بسیاری از ایرانیان به دین جدید روی آورند. با وجود این، رفتار غیراسلامی و ظالمانهٔ حاکمان اموی، عباسی و اشراف عرب با نومسلمانان و غیرمسلمانان ایرانی و اتخاذ سیاست تبعیض عرب بر غیرعرب، موجب شد جامعهٔ ایرانی در عین توجه به آموزه‌های اسلام و با علم به اینکه توان هم‌وردی نظامی با اعراب حاکم را ندارد، به‌ناچار راهبرد مقابلهٔ فکری و فرهنگی را برای غلبه بر قوم حاکم یا تعدیل سلوک غیراسلامی و انسانی آنان برگزیند. حاصل این مبارزهٔ طولانی که به‌طور جدی و مستمر با روی کار آمدن امویان آغاز شده بود، بازبایی هویت قومی بود که مهم‌ترین نمود آن، در احیای زبان و ادب فارسی و نیز کسب استقلال سیاسی از قرن سوم هجری به بعد آشکار شد. این

فرهنگ، ۶۷؛ پاییز ۸۷؛ صص ۱۱۷-۱۵۵

مقاله در پی تبیین این مسئله است که راهبرد جامعه ایرانی در برابر پدیده سلطه اعراب بر ایران چه بود و چه عناصر و عواملی در نیل به آن تأثیر داشت.

مقدمه

جامعه ایرانی در قرن هفتم میلادی، بار گران سه جنگ بزرگ را تحمل کرد: ۱. جنگ داخلی خسرو پرویز با بهرام چوبین، ۲. نبرد با رومیان، ۳. جنگ با اعراب مسلمان.

نبرد خسرو پرویز با بهرام چوبین و رومیان گرچه به ظاهر نشان از موفقیت وی داشت، در دورنمایی وسیع تر به تضعیف بنیان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی کشور منجر شد و این وضعیت به اعراب مسلمان امکان داد حملات خود را به ایران آغاز و پیروزی‌هایی برق‌آسا کسب کنند. آنان در کمتر از سه دهه خود را به نواحی شرقی رساندند و مرگ یزدگرد سوم (در سال ۳۲ یا ۳۳ ق.)، مهر ختامی بود بر نظام کهن پادشاهی در ایران. در واقع، این زوال با سقوط تیسفون در سال ۱۶ یا ۱۷ ق. و گریختن یزدگرد سوم از پایتخت خود و آواره شدن وی آغاز شده بود که با کشته شدن او به دست آسیابانی در خراسان، کامل شد.

ضعف بنیان‌های سیاسی، اقتصادی و اعتقادی ایران از یک سو و ساخت اجتماعی طبقاتی متصلب و به شدت نخبه‌گرا از سوی دیگر، سبب شد با شکست قطعی ارتش امپراتوری، امحای نظام سیاسی و نابودی یا از صحنه به در رفتن طبقات برگزیده، جامعه ایرانی واقعیت‌های موجود را به سرعت بپذیرد و تسلیم شود. البته سلوک پسندیده نخستین فاتحان مسلمان که نسل صحابی تربیت شده عصر نبوت بودند و تحت زعامت خلیفگان راشدین عمل می‌کردند، در اتخاذ این راهبرد بسیار مؤثر بود. مسلمانان تا دهه چهارم هجری قدرت خود را تا خراسان بسط دادند. با سلطه معاویه و استقرار خاندان اموی بر مسند خلافت اسلامی، ضرب‌آهنگ فتوحات نیز تندتر شد و مناطق ناگشوده فرارود (ماوراءالنهر) را سردارانی همچون قتیبه بن مسلم،

نصرین سیار و دیگران فتح کردند. با استقرار کامل سلطه اعراب بر سرزمین‌های تحت سلطه ساسانیان، سرزمین ایران از این پس با نام بلاد شرق تحت اداره حاکم عراق درآمد که او نیز از جانب خود والیانی را به مناطق مختلف ایران گسیل می‌داشت. اینکه جامعه ایرانی طی دو قرن نخست هجری، به‌ویژه در قرن اول و نیمه نخست قرن دوم، چگونه با پدیده حضور اعراب در ایران روبه‌رو شد، مسئله مهمی است که در این مقاله درباره آن بحث خواهد شد.

تاکنون درباره فتح ایران به‌دست اعراب مسلمان و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در این دوره تحقیقات بسیاری انجام گرفته است؛ با این حال، شمار تحقیقاتی که در آنها فرایند کنش و واکنش اجتماعی و فکری جامعه ایرانی به‌طور دقیق و جزئی تحقیق و تبیین شده باشد، چندان نیست.

اعراب مسلمان از دو جبهه به ایران حمله کردند: غرب و جنوب غربی. در جبهه غربی پس از نبرد سرنوشت‌ساز «قادسیه» (سال ۱۵ ق.)، «جلولا» (سال ۱۷ ق.) و «نهاد» (سال ۲۱ ق.)، ناحیه میان‌رودان (بین‌النهرین) که تیسفون پایتخت ساسانیان از شهرهای مهم آن بود، به‌دست اعراب افتاد. سپاهیان جبهه جنوب غربی نیز تا این زمان خوزستان و فارس را گشودند. از این پس به فاصله ده سال، سراسر نواحی جنوب غربی و مرکزی ایران بدون مقاومتی جدی فتح شد و اعراب خود را به خراسان رساندند و آنجا را نیز تقریباً بدون زحمت و با مساعدت اشراف و حاکمان ایرانی شهرهای آن ناحیه گشودند. با کشته‌شدن یزدگرد سوم و سقوط نهایی امپراتوری ساسانی، تسلط اعراب بر ایران تثبیت و نواحی فتح‌نشده فرارود (ماوراءالنهر) نیز به تدریج در روزگار امویان فتح شد.

در این اوضاع و احوال، جامعه ایرانی در مواجهه با پدیده حضور اعراب مسلمان در ایران، از سه پیشنهاد آنان یعنی پذیرش اسلام، صلح و پرداخت جزیه و جنگ، ناخواسته و به‌اجبار به صلح روی آورد؛ زیرا با فروپاشی دولت و ارتش ساسانی،

امکان و توان مقابله نظامی عملاً از بین رفته بود و پذیرش اسلام نیز به صورت دفعی و ناگهانی نمی توانست صورت گیرد و به فرایندی روحی، فکری و روانی در طول زمان نیاز داشت. از این رو، مصالحه با اعراب، تنها راه برون رفت جامعه ایرانی از وضعیتی بود که به آن گرفتار آمده بود. اتخاذ این سیاست راهبردی سبب شد اولاً موجودیت جامعه ایرانی حفظ شود، ثانیاً زمینه و مجال لازم برای بازیابی استقلال از دست رفته و بازشناسی جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در برابر اعراب حاکم در آینده فراهم آید.

مهم ترین طبقات و گروه هایی که در این راه هدایت سیاسی، اجتماعی و فکری جامعه ایرانی را برعهده گرفتند و آن را از کوران حوادث گذر دادند، دهقانان، دیران، و یسپوهران - اعضای خاندان های اشراف و الامقامی که از مهلکه جان سالم به در برده بودند - و موبدان بودند که در این بین، دهقانان و دیران - که بسیاری از آنان خود از خاندان های دهقانی بودند - بیشترین نقش را بازی کردند.

۱. فتوحات اسلامی و مواجهه جامعه ایرانی با آن

پیروزی های خیره کننده اعراب بر سپاهیان ایران و سقوط سریع و باورنکردنی تیسفون - پایتخت پر جلال و شوکت ساسانیان - به دست اعراب گمنام، جامعه ایرانی را در بهت و حیرت فرو برد. شکست های پی در پی سپاه ایران در جنگ های قادسیه (سال ۱۵ ق.)، جولولا (سال ۱۶ یا ۱۷ ه.ق.) و نهاوند (سال ۲۱ ق.)، آن را از تکیه گاه سیاسی و نظامی محروم ساخت. در چنین اوضاعی، دهقانان به عنوان متنفذترین طبقه اجتماعی موجود، رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه را به دست گرفتند و به اضطرار و ناخواسته راهبرد صلح را بر مقابله و ایستادگی بی نتیجه در مواجهه با اعراب برگزیدند.

گرچه تدبیر دهقانان در کنار آمدن و صلح با اعراب، در نگاه نخست، نوعی عمل فرصت طلبانه برای حفظ و ارتقای اقتدار مالی، اجتماعی و سیاسی خود جلوه می‌کرد، این واقعیت را باید پذیرفت که اساساً دهقانان نواحی غربی و حتی مرکزی با توجه به استقرار سپاه مقتدر ساسانیان در این مناطق، فاقد توان رزمی و دفاعی قابل توجه بودند و به نظر می‌رسد در این برهه که سپاه ساسانیان متلاشی شده بود و بسیاری از طبقات و خاندان‌های درجه اول سیاسی و نظامی از صحنه به در رفته بودند، راهبرد صلح طلبی برای جلوگیری از خسارت‌های ویرانگر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، تنها راه مواجهه بود. آنچه در اتخاذ این راهبرد و تمکین کشاورزان و توده‌ها در برابر این تدبیر به آنان کمک کرد، پایگاه طبقاتی آنان بود؛ زیرا وظیفه حرفه‌ای این طبقه به عنوان خراج‌ستانان و اداره‌کنندگان روستاها، موجب ارتباط تنگاتنگ آنان با روستاییان شده بود. علاوه بر این، آنان به علت دور ماندن از صحنه منازعات و درگیری‌های سیاسی و نظامی داخلی و خارجی دوره ساسانی، اعتبار اجتماعی و اقتدار مالی خود را تا حدود زیادی حفظ کرده بودند و بنابراین، طبیعی بود که اعضای این طبقه در نبود، طبقات برگزیده‌ای همچون شاهان، مرزبانان، ویسپهران و...، به عنوان رهبران و نمایندگان جامعه ایرانی، رویاروی اعراب قرار گیرند.

گزارش‌های منابع دوره اسلامی نشان می‌دهد که شمار اندکی از اشراف محلی و عمدتاً دهقانان در برابر حملات اعراب ایستادگی کردند و جان باختند (←: بلاذری، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۲۴، ۴۲۲؛ طبری، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۱۵ و ۱۴۰). این مقاومت‌ها که غالباً پیش از نبرد قادسیه و رویارویی بزرگ سپاه ساسانی با اعراب روی داد، به چند دلیل موجه می‌نمود: نخست آنکه احتمالاً آنان حملات اعراب را نوعی حمله محدود و غارتگرانه تلقی می‌کردند که با ورود سپاه سازمان‌یافته ساسانیان دفع می‌شد؛ دیگر آنکه در صورت ترک صحنه و گریز از برابر دشمن و پیروزی احتمالی سپاه ساسانی

که با معادلات و محاسبات عقلانی محتمل می نمود، فرجام خوشی در انتظار آنان نبود و بسا جان یا همه موقعیت های اجتماعی و اقتصادی خود را از دست می دادند. اما هرچه اخبار ناخوشایند بیشتری از اوضاع سیاسی داخلی و شکست های نظامی به گوش می رسید، عزم آنان و نیز اشراف محلی در صلح با اعراب استوارتر می شد؛ چنان که پس از شکست سپاه ایران در نبرد قادسیه، دهقانان ناحیه سواد با اعراب صلح کردند. به نوشته دینوری (۱۹۶۰: ۱۲۶-۱۲۵)، این حرکت، روحیه یزدگرد را که در مدائن حصار گرفته بود، متزلزل کرد و سبب شد شهر را ترک کند.

پس از نبرد جولوا در سال ۱۶ق. دهقانان «فلوجه»^(۱)، «النهرین»^(۲)، «بابل»^(۳)، «خطرانیه»^(۴)، «العال»^(۵)، «نهرالملک»^(۶) و «کوئی»^(۷) و دیگر دهقانان سواد با مسلمانان صلح کردند؛ و به پاداش این حرکت دسته جمعی مهم و سرنوشت ساز که تقریباً بدون تحمیل کمترین هزینه و تنش سیاسی و اجتماعی، سراسر ناحیه سواد را تحت تسلط اعراب قرار داد، عمر - خلیفه دوم - فرمان داد املاک این دهقانان را از ایشان بگیرند و نامشان را در دیوان عطا ثبت و برای هریک دوهزار درهم مقرری پرداخت کنند (واقعی، بی تا: ج ۱، ص ۲۶۵؛ بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۳۲۵).

نقش بی بدیل دهقانان در حفظ صلح و ثبات اجتماعی در این برهه بسیار حیاتی و تسلط بلامنازع آنان بر روستاها و نواحی، از این گزارش طبری به خوبی پیداست که نوشته است: پس از آنکه سپاهیان سعدبن ابی وقاص تعداد زیادی از کشاورزان «بهرسیر»^(۸) را اسیر گرفتند، شیرزاد دهقان ساباط مدائن به وی گفت این کشاورزان بندگان اشراف اند و بهتر است در روستاها باشند و به کشاورزی پردازند؛ سعد نیز آنان را به شیرزاد بخشید و شیرزاد همه را به روستاهایشان بازگرداند (تاریخ طبری، ۱۱۷/۳).

در قراردادهای صلحی که دهقانان با اعراب می بستند، تعهداتی را نیز می پذیرفتند؛ از جمله آنکه از مجاهدان در راه مانده پذیرایی کنند، برای عبور سپاهیان مسلمان بر روی فرات پل هایی نصب کنند و پناهگاه فرماندهان و سپاهیان فراری ایران

را به ایشان نشان دهند؛ چنان که بسطام - دهقان بابل - چنین کرد (طبری ۱۱۳/۳ - ۱۱۴، ۱۳۸) و در ناحیهٔ جنوب، البیروز - دهقان «سوق اهواز» - نیز با عتیبه بن غزوان - فرماندهٔ سپاه مسلمان - صلح کرد (بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۴۶۶).

مسلمانان در فتح نواحی شرق ایران نیز نه تنها با مقاومت جدی نیروهای محلی به ویژه دهقانان مواجه نشدند، بلکه از همکاری و کمک‌های چشمگیر ایشان بهره‌ها بردند. در سیستان، دهقان روستای بزرگ زالق، با پرداخت مبلغی چشمگیر، با ربیع بن زیاد صلح کرد و یکی از دهقانان قومس با گرفتن امتیاز معافیت خراج دهی از عبدالله بن عامر - حاکم بصره - وی را از کوتاه‌ترین راه به خراسان رساند و او موفق شد شهرهای خراسان را فتح کند. (یعقوبی، بی تا: ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۶)

ماهویه و فرزندش براز که از دهقانان بزرگ مرو بودند، از یاری دادن یزدگرد سوم که در این زمان (سال ۳۰ ق.) به خراسان گریخته بود، خودداری کردند و او را به مرو راه ندادند، و کمک‌های ارزشمندی به اعراب کردند. ماهویه پس از جنگ جمل، با علی (ع) نیز صلح کرد و از جانب ایشان به عنوان مأمور خراج خراسان انتخاب شد (مسکویه: ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۶؛ نیز طبری، بی تا: ج ۳، ص ۳۴۶-۳۴۴).

در این باره که چرا مسلمانان در فتح نواحی شرق ایران با مقاومت جدی مواجه نشدند، می‌توان گفت که در واقع پس از شکست قطعی سپاه ساسانی در دو پیکار مهم قادسیه و جلولاء در میان رودان و نیز شکست مقاومت‌های شدید بقایای سپاه و اشراف ایرانی در شوشتر و استخر، آخرین تدارک نظامی و رویارویی و پیکار ایرانیان در جنگ نهاوند صورت گرفت که این هم به شکست انجامید. از این پس، یزدگرد، پادشاهی بدون سپاه و سرگردان بود که از سر ناامیدی و ناگزیر به خراسان عقب‌نشینی کرد. طبیعی است که پادشاه و دولتی که قدرت و اقتدار خود را از سپاه می‌گرفت، حال که فاقد سپاه شده بود، شکست‌های پی‌درپی او، از دید مردم ساکن این مناطق، پوشیده نمانده بود؛ از این رو، طبیعی بود که اعضای طبقات برگزیده‌ای

همچون ماهویه و فرخزاد، از کمک و یاری وی خودداری کنند و از سر واقع‌بینی و برای حفظ آرامش اجتماعی و امتیازات سیاسی و مالی با اعراب مصالحه کنند.

هرچند که در این آشفتگی سیاسی، دهقانانی نیز بودند که برای کسب منافع یا نیل به اغراض شخصی به هموعان خود خیانت کردند؛ چنان که سقوط شهر شوشتر دژ مستحکم خوزستان که هرمرزان از فرماندهان قدرتمند سپاه ایران در آن حصار می‌گرفت و به‌سختی از آن دفاع می‌کرد به گونه‌ای که اعراب را مستأصل ساخته بود، به لطف همکاری یکی از دهقانان بزرگ که ظاهراً از هرمرزان کینه به‌دل داشت، حاصل آمد. (ابن ابی شیبه ۲۸/۸-۲۹)

ری نیز به همین گونه فتح شد؛ و یکی از دهقانان با تعدادی از سپاهیان مسلمان، مدافعان شهر را به خود مشغول داشت تا سپاه اصلی بتواند در غافلگیری حصارهای شهر را بگشاید. (بلعمی، ۱۳۳۷: ۳۳۲؛ نیز طبری، بی تا: ج ۳، ص ۲۳۱)

بدین ترتیب، تا پایان دهه چهارم هجری، اعراب مسلمان موفق شدند شهرها و نواحی ایران را تا خراسان فتح کنند، و در این راه، همکاری و مساعدت‌های دهقانان که گاه فرصت‌طلبانه و سودجویانه نیز بود، نقش مهمی در موفقیت آنان ایفا کرد. با این حال، به‌نظر می‌رسد دهقانان به‌عنوان نمایندگان طبقات فرودست شهری و روستایی که آگاهی عمیقی از جریان امور و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی داخلی داشتند، راهبرد صلح و پرهیز از هرگونه مقابله را که عملاً بی‌نتیجه می‌نمود و تبعات ویرانگری برای جامعه و منافع خود آنان در پی داشت، از سر اضطرار و واقع‌بینی درپیش گرفتند که ثمره کوتاه‌مدت آن، حفظ ثبات اجتماعی و اقتصادی کشور بود، هرچند که در تسلط بلامنازع و آسان‌تر اعراب بر سرزمین ایران اثرگذار بود. اما این حرکت، در دورنمایی کلی‌تر، در حفظ مواریت فکری و فرهنگی و حتی استقلال سیاسی ایران اثر عمیقی برجای نهاد.

۲. مواجهه فکری جامعه

سلطه انحصارطلبانه بنی امیه بر مسند خلافت اسلامی و انگیزه قوی آنان برای بسط قدرت سیاسی و توسعه حوزه‌های نفوذ خود، سبب شد خلافت اسلامی به امپراتوری مقتدری با نظام سیاسی و اداری پیچیده تبدیل شود که برخلاف دوره خلفای راشدین که تا حدود زیادی ایدئولوژی اسلامی آن را هدایت و کنترل می‌کرد، مصلحت‌های سیاسی و اقتضائات عرفی خط‌سیر آن را مشخص سازد.

تشکیل امپراتوری از طریق گسترش ارضی و توسعه سازمانی و تشکیلاتی، نیازمند جذب و به خدمت‌گیری نیروهای باتجربه محلی بود. از این رو، امویان، به ویژه دهقانان و دیران ایرانی، را برکشیدند و در مشاغل مالی و تشکیلاتی به کار گرفتند؛ هرچند که استفاده از تجربیات اداری و تشکیلاتی دهقانان و سایر اشراف ایرانی از روزگار خلافت عمر - خلیفه دوم - آغاز شده بود. این طبقات و گروه‌ها، متناسب با مقتضیات تاریخی جامعه خود و نیز فرصت پیش‌رو و با بهره‌گیری از توانایی‌های اداری، مالی و فکری خود و نیز شناخت و بصیرتی که از خلیفات، باورها و نگرش‌های قوم غالب پیدا کرده بودند، با همه توان فکری برای ارتقای جایگاه سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی خود و جامعه خود و مقابله فکری با برتری‌جویی‌های اعراب حاکم، کوشیدند؛ که در زیر، نقش و تلاش‌های این نمایندگان فکری و اجتماعی جامعه ایرانی، به ترتیب تبیین و تحلیل می‌شود.

دهقانان

دهقانان در سراسر دوره حکومت اموی، حضوری جدی در ساختار اداری آن داشتند. از نگاه معاویه و والیانش، اقتدار مالی دولت رابطه‌ای تنگاتنگ با اقتدار دهقانان داشت و به همین دلیل تلاش می‌کردند دهقانان را راضی نگاه دارند.

(بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۳۵-۲۳۱؛ ابن قتیبه، ۱۹۶۳: ۵۲)

معاویه، بخش مهمی از قدرت مالی خود را به دهقانان و مساعدت‌های ایشان مدیون بود؛ زیرا دهقانان بودند که محدودهٔ املاک شاهان ساسانی را به معاویه نشان دادند و با تسلط وی بر این املاک، ثروت سرشاری از محصولات این اراضی که بالغ بر پنجاه میلیون درهم می‌شد، نصیب او شد. هدایایی که دهقانان به مناسبت‌های مختلف، از جمله جشن مهرگان و نوروز، به معاویه پرداخت می‌کردند نیز چیزی در همین حد بود (یعقوبی، بی تا: ج ۲، ص ۲۱۸؛ صولی، ۱۳۴۱ ق.: ۲۲۰-۲۱۹؛ نیز ابن‌الزبیر، ۱۹۵۹: ۵ و ۱۱).

از نگاه امویان، دهقانان به دلیل خبره‌گی در امور اداری، زمینداری و خراج‌ستانی و نیز امانت‌داری، بر مأموران عرب برتری داشتند. (ابن قتیبه، ۱۹۶۳: ج ۲، ص ۲۹-۳۰؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ج ۳، ص ۴۷۴)

دهقانان در روزگار دولت مروانیان نیز کمابیش بر امور دیوانی و اداری دولت تسلط داشتند؛ ولی همزمان با تکامل دولت عربی و تجربه‌آموزی اعراب در امور دولتی و سیاسی از قدرت آنان کاسته شد و کارگزاران عرب به جای ایشان بر امور مسلط شدند. برافتادن اقتدار سیاسی و اداری این طبقه، زمینه‌های سقوط پایگاه و اقتدار مالی آنان را فراهم ساخت و دیری نپایید که این طبقه به‌ویژه در عراق تا پایان دوران امویان اقتدار خود را ازدست داد و کارگزاران و زمینداران عرب که از حمایت‌های بی‌دریغ دولت بهره‌مند بودند، املاک ایشان را تصاحب کردند؛ با این حال، دهقانان سایر نواحی، به‌ویژه نواحی شرق، تا چند قرن بعد به علت دوربودن از مرکز قدرت همچنان فعال و پویا به حیات خود ادامه دادند.

گرچه دهقانان نواحی غربی بقای چندانی نیافتند، نقش آنان در ارتقای جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ ایرانی، به دلیل قرار گرفتن در بطن حوادث و ارتباط نزدیک با مرکز اصلی قدرت و نیز همجواری تنگاتنگ اجتماعی با اعراب مهاجری که در دسته‌ها و گروه‌های بزرگ به شهرهای ایران غربی، به‌ویژه شهرهای ناحیهٔ سواد، کوچ کرده و در آنها ساکن شده بودند، بسیار مهم و بی‌بدیل بود.

با تسلط امویان بر قدرت، برتری جویی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعراب، عرصه را بر ایرانیان تنگ ساخته و جامعه ایرانی به دو گروه کلی تقسیم شده بود: نومسلمانان و زرتشتیان. گروه نخست عنوان موالی یافتند که در بطن خود نوعی تحقیر اجتماعی و فرودست‌بودن را به همراه داشت. این نومسلمانان برای حراست از خود و کسب جایگاهی هرچند کم‌اهمیت، به‌ناچار به برخی از خاندان‌های عرب وابسته و پناهنده می‌شدند و در شمار وابستگان آنان (موالی) قرار می‌گرفتند و حتی نام‌ها و نسب‌های عربی برای خود انتخاب می‌کردند.

گروه دوم (زرتشتیان)، وضعیتی به‌مراتب ناگوارتر داشتند. این گروه مورد بی‌توجهی و انواع و اقسام تحقیرها قرار می‌گرفتند. اعراب آنان را علوج (جمع «علج» به معنای کافر کیش) خطاب می‌کردند (الرویانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۳۳۱؛ عبدالرحمن جوزی ۱/۴۷۱). برخی حتی سلام گفتن و پاسخ سلام دادن به آنان را جایز نمی‌دانستند (بخاری، ۱۴۰۹: ۳۷۷).

گرچه آنان به‌عنوان اهل ذمه ظاهراً آزادی عقیدتی و اجتماعی داشتند، عملاً نگاه تحقیرآمیز و نامهربانانه اعراب حاکم شرایطی دشوار برایشان پدید آورده بود. روایت‌هایی که ابوالفرج اصفهانی و یاقوت ثبت کرده‌اند، تصویر روشنی از شأن و وضعیت اجتماعی این گروه در جامعه اسلامی به‌دست می‌دهد.

به‌نوشته ابوالفرج (غانی، ج ۱۱، ص ۲۶۷)، «اقیشر»^(۹) - شاعر و خطیب عرب - برای ازدواج با دختر عمویش رباب به چهار هزار درهم نیازمند شد و از اقوامش کمک خواست؛ ولی آنان از مساعدت به وی خودداری کردند. اقیشر نزد دهقانی ملقب به «ابن‌راس‌البغل» رفت و دهقان پول را به وی داد؛ و اقیشر به پاس این خدمت، شعر زیر را برایش سرود:

كفانی‌المجوسی مهر الربابِ فدی للمجوسی خالی و عمّ
شهدتُ بانّك رطب المشاش و ان اباك الجواد الخضمّ
و انك سید الجحیم اذما تردّیت فیمن ظلم

تجاوز قارون فی قعرها و فرعونَ والمُکتنی بالحکم
یک نفر مجوسی مهر رباب را به من داد. دایمی و عمومیم فدایش باد!
و من شهادت می‌دهم که تو گیاه سبز زمین نرمی و پدرت دریای عمیق
بخشد گی.
و تو سرور اهل جهنمی، آنگاه که به جمع ظالمان وارد می‌شوی.
و در قعر دوزخ با فرعون و قارون و ابو جهل همنشین خواهی شد.
زرتشتی بر او بانگ زد: «وای بر تو! از قومت کمک خواستی؛ برآورده نساختند.
ولی من اجابت کردم. این است پاسخ نیکی من؟». اقیشر پاسخ داد: «آیا خوشحال
نمی‌شوی که همنشین قارون و فرعون و برتر از ابو جهل در قعر جهنم قرار گیری؟»
به نوشته یاقوت (معجم‌الادباء، ج ۳، ص ۵۵-۵۶)، جمعی نزد احمد ابن سلیمان بن وهب
- فرزند ابویوب وزیر - به شراب خواری مشغول بودند. یکی از حاضران، از دهقانان
ایرانی بود. در این هنگام، مردی هاشمی بر دهقان بانگ زد. احمد بن سلیمان فرمان
داد هاشمی را از مجلس بیرون کردند. هاشمی گفت: «او را اخراج می‌کند
در حالی که این عجمی را در مجلس باقی می‌گذارند!». احمد پاسخ داد: «نزد وی، سر
سگ از دم شیر بهتر است».
این گزارش به خوبی نشان می‌دهد که چگونه اعراب خود را برتر از ایرانیان
می‌دانستند و توقع داشتند این برتری در همه حال رعایت شود.
این نگاه و جایگاه اجتماعی و سیاسی نابرابر به تدریج به بیداری فکری نخبگان
ایرانی، از جمله دهقانان، منجر شد. دهقانان که در آغاز فتوحات اسلامی تاندازه
زیادی به صورت قهری و اجباری با اعراب مسلمان کنار آمده و از این طریق منافع و
موقعیت مالی خود را حفظ و تقویت کرده بودند، در این شرایط به یمن توانایی‌های
فکری، اجتماعی، مالی و اداری خود، آگاهانه تلاش می‌کردند در عرصه‌های فکری
به مقابله با برتری جویی و ظلم و ستم اعراب برخیزند. آنان در عرصه‌های اداری و
تشکیلاتی، تا اواخر قرن اول هجری، راه نفوذ را بر اعراب بستند و با حفظ نفوذ خود
بر دیوان‌ها که به زبان فارسی بود، در حفظ زبان قومی خود بر دیوان‌ها که به شدت

به وسیله زبان عربی تهدید می شد، نقش مهمی ایفا کردند و از این راه فرهنگ و تشکیلات اداری سیاسی ایران پیش از اسلام را به ساختار اداری و فرهنگ اجتماعی دوره اسلامی انتقال دادند. یکی از معروف ترین خاندان های دهقانی ناحیه سواد (عراق) که چند دهه در این عرصه فعالیت داشت، خاندان زادان فروخ الاعور بود (بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۳۶۸-۳۶۹). در خراسان نیز تا اوایل قرن دوم، زبان دیوان های مالی فارسی بود و دهقانان بر آنها ریاست داشتند (الصفدی، ۱۴۲۰: ج ۸، ص ۲۷۰). در فارس، اشراف ایرانی، از جمله دهقانان، اداره امور دیوان خراج را تا چند قرن نظارت می کردند.

یکی از مهم ترین فعالیت های فکری دهقانان در جهت حفظ ثبات اجتماعی و تقویت جایگاه فرهنگی و فکری جامعه خود، «اندرزگویی» بود. برخی از این دهقانان که به خوبی با فرهنگ و زبان عربی نیز آشنا شده بودند، در موقعیت ها و مناسبت های مختلف، ضمن برشماری ارزش ها و آرمان های فرهنگی خود، گاه اعراب را به پای بندی به موازین و اصول اعتقادی و اخلاقی عربی و اسلامی مورد غفلت آنان توجه می دادند. ایشان، بهترین و مؤثرترین راه تعدیل خوی و خصلت های برتری جویانه اعراب و آشناساختن آنان با قواعد سیاست ورزی و حکومت داری را در برجسته ساختن و طرح مآثر فکری و ملی خود در زمینه های اندیشه سیاسی، اجتماعی و مدنی می دانستند و با طرح آنها، ضمن آنکه راه و رسم حکومت داری را به اعراب حاکم می آموختند، تلویحاً ایشان را به نوعی مبارزه فکری فرا می خواندند. برخی گزارش های تاریخی، نشانگر آن است که حاکمان عرب از این وضعیت نگران بودند و با وجود آنکه تلاش می کردند پاسخ مناسبی به رجزخوانی های فکری و فرهنگی دهقانان بدهند، به علت ضعف بنیان های فکری، سیاسی و اجتماعی عربی، موفق به این کار نمی شدند.

اندرزها و محاجه‌های فکری دهقانان، بر مفاهیمی همچون عدالت‌ورزی، خردورزی سیاسی، خودداری از ظلم و فساد و بهره‌کشی و پای‌بندی به اخلاقیات متمرکز بود. در تأیید این مدعا، اطلاعات بسیاری در دست است که در ادامه، به برخی از آنها استناد می‌شود.

به‌نوشته بیهقی (المحاسن والمساوی، ج ۱، ص ۴۴۵)، زیادبن ابی سفیان شبی در بصره سه تن از بزرگان عرب به‌نام غیلان‌بن خرشه‌الضبی، سویدبن منجوف‌السدوسی و احنف‌بن قیس‌السعدی را نزد خود فراخواند و گفت سه تن از دهقانان ایرانی نزد وی بودند و از دلایل شکوه و عظمت شاهان ایران با وی سخن‌ها گفتند به‌گونه‌ای که وی به جایگاه و موقعیت پست‌تر اعراب واقف شد؛ سپس از آنان خواست برایش بگویند چرا اعراب این‌چنین در سختی و فرودستی قرار دارند تا موقعیت و وضعیت خود را بهتر درک کند.

عبداللّه‌بن‌زیاد نیز همانند پدرش، با دهقانان حشر و نشر داشت. وی آنان را به خود نزدیک می‌ساخت و از تجربیات و دانش اداری، مالی، سیاسی و اجتماعی آنان بهره می‌گرفت. روزی از یکی از دهقان زادگان پرسید: «از نگاه ایرانیان، مروت در چیست؟». وی پاسخ داد: «چهار چیز نشانه آن است: پرهیز از شک و گمان که موجب ضلالت و گمراهی خواهد شد؛ ضایع‌نساختن مال و ثروت و صرف آن در راه درست؛ تلاش برای رفع نیازمندی‌های خانواده، زیرا کسی که خانواده‌اش به دیگران نیازمند باشد، مروتی ندارد؛ و دیگر آنکه در خوراک و شربش دقت کند و مطابق طبعش بخورد و بیاشامد.» (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۰۵: ج ۳، ص ۲۲).

به‌نوشته صولی (دب‌الکتاب، ص ۲۲۱-۲۲۰)، روزی حجاج از جمیل‌بن‌بصبری دهقان فلوجتین از دهقانان سواد پرسید: «در روزگار عمر، مبلغ خراج پرداختی به بیت‌المال چقدر بود؟». گفت: «صد میلیون درهم». پرسید: «و در روزگار زیادبن‌ایبه؟». پاسخ داد: «صد میلیون». بار دیگر پرسید: «امروز به چه میزان است؟».

گفت: «هشتاد میلیون». پرسید: «چرا مقدار آن کم شده است؟». جمیل گفت: پاسخ تو این شعر شاعر عرب، حارث بن حلزه، است که گفته است:

لاتكسع الشول باغبارها انك لاتدري من النانج
و احلب لاضيافك البانها فان شراللبن الوالج

بر پستان شتر آب خنک میاش تا شیر آن تازه بماند؛ زیرا نمی دانی چه کسی از آن بهره مند می شود (یعنی شاید بر تو حسد بورزند و همه را از تو بگیرند یا اینکه از دنیا بروی و وارث آن را بگیرد). پس، از آن به میهمانان بنوشان؛ زیرا بدترین شیر، شیر نگاهداری شده در پستان است.

منظور دهقان این بود که عمال حجاج، نفع عاجل را بر سود مستمر ترجیح دادند و دهقانان و رعایا را حریصانه غارت کردند و زمین ها را برای سال آتی عمارت نکردند. از این روی، دهقانان و کشاورزان از نگهداری زمین ها و قنوات و سدها درماندند و کشاورزی زیان دید و درآمدها نیز کاهش یافت.

این استدلال هوشمندانه که با عاریت گرفتن اشعار عربی بیان شده بود، واجد یک نکته اساسی است و آن اینکه این طبقه برای ارتقای جایگاه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه خود، ضرورت فهم و شناخت زبان و معارف قومی عرب را به منظور خوشه چینی از آن و در صورت لزوم مواجهه فکری با اعراب درازدست به خوبی دریافته بود؛ و هم از این رو بود که در اکثر اوقات با استفاده از همین ابزار و روش موفق می شدند حاکمان زورگویی همچون حجاج را به سکوت وادارند و بر زیاده خواهی ها و ستم های او مهار زنند. چنان که در گزارشی دیگر آمده است: حجاج به محمدبن منتشر — والی فارس — فرمان داد بر آزادمرد، دهقان فسا و دارابگرد سخت گیرد تا مبلغ مورد نظر را به وی بپردازد. آزادمرد به محمدبن منتشر درباره سختگیری های حجاج گفت: از همکیشان وی، جمله ای حکمت آمیز [شاید] فرا گرفته است که می گوید: «هرگاه خداوند خیر بندگانش را بخواهد، باران به موقع بر آنان می باراند و نیکوکاران را بر ایشان حاکم می گرداند و اگر ادبارشان را اراده

فرماید، باران بی‌موقع بر آنان می‌فرستد و مردمان شرور را برایشان مسلط می‌سازد و مال و ثروت را به مردمان بخیلشان می‌دهد.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج، ۳، ص ۴۱۷-۴۱۶).

جاحظ در گزارشی آورده است: عییدبن‌ابی‌المخارق از جانب حجاج بر ولایت فلوجه علیا به امارت گمارده شد. وی پیش از اعزام به آنجا، از اطرافیان پرسید: «آیا در آنجا دهقانی هست که بتوان از رأی و نظر او در اداره امور بهره گرفت؟». پاسخ دادند: «جمیل بن بصبهری آنجاست». وی به همین امید به آنجا رفت و بی‌درنگ جمیل را نزد خود فراخواند و به او گفت: «حجاج وی را بر ناحیه فلوجه حکومت داده است درحالی که از شر او ایمن نیست که ستمگری قهار است». پس از دهقان خواست با رأی و خرد و دانشی که دارد، او را راهنمایی کند. جمیل به وی گفت: «چهار خصلت و رفتار حکومتی را باید به کار گیرد تا درامان ماند و آن اینکه: در خانه‌اش را به روی مردمان گشوده دارد و دربان و حاجب برای خود برنگزیند تا مردم بدون هراس و زحمت نزد وی آیند و نیازهایشان را واگویند؛ با مردمان تحت فرمانش بسیار ملاقات کند و با عقل و تدبیرش، اعتماد ایشان را به دست آورد؛ حکم و فرمانش برای فرادست و فرودست یکسان باشد؛ و آخر اینکه از کسی هدیه‌ای نپذیرد مبادا او را نسبت به خود متوقع سازد.» (الجاحظ، ۱۹۶۸: ج ۲، ص ۳۲؛ نیز المسعودی، ۱۴۰۴: ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۶)

نویسنده گمنام *تاریخ سیستان* نوشته است: عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر بن کریز به نیابت از حارث بن عبدالله مخزومی - والی ابن زبیر بر بصره - به سیستان آمد. وی مردی دانش دوست و عالم پرور بود. روزی رستم بن مهررمز مجوسی، بزرگ مردم آن ناحیه را به حضور پذیرفت و به او گفت: «دهقانان سخنان حکمت آمیز می‌دانند» و تقاضا کرد حکمتی به وی بیاموزد. رستم گفت: «نادان مردمان اوی است که دوستی بر وی افتعال دارد بی‌حقیقت و پرستش یزدان چشم دیدی [از روی ریا] کند و دوستی با زنان به درستی جوید و منفعت خویش به آزار مردم جوید و خواهد که ادب آموزد به آسانی». عبدالعزیز باز هم از او خواست تا ادامه دهد. رستم ادامه داد:

«آب جوی خوش بود تا به دریا رسد، خاندان به سلامت باشد هر چند فرزند نزاید و دوستی میان دو تن به صلاح باشد هر چند بدگوی در میانه نشود و دانا همیشه قوی بود هر چند هوا بر او غالب نگردد و کار پادشاهی و پادشاه همیشه مستقیم باشد هر چند وزیران به صلاح باشند.» (۱۵۴-۱۵۳).

در روایتی دیگر آمده است: یکی از بزرگان دهقانان طبرستان هنگامی که نصر بن سیار به سوی حکومت خراسان می‌رفت، نزد وی رفت و دستمالی را که همراه داشت، در برابرش باز کرد. در دستمال، لاشه یک باز و قرقاول سوخته بود. دهقان به نصر گفت: «نیزاری باعث فساد زمینی از او شده بود؛ به همین سبب دستور داد آن را آتش بزنند. در این زمان، این قرقاول که مورد تعقیب باز شکاری قرار گرفته بود، در نیزار مخفی شد و بیرون نیامد و باز نیز در گرفتن پرنده پافشاری کرد و حرص ورزید و در نیزار فرو رفت و آتش هر دو را دربر گرفت و سوزاند؛ و او لاشه آنها را نزد امیر آورد تا حکمتی به او بیاموزد و آن اینکه بدانند عاقبت و ثمره افراط در طمع‌ورزی و ترس، جز نابودی و تباهی ارمغانی دربر ندارد.» (قلقشندی، ۱۹۷۸: ج ۲، ص ۶۲-۶۱)

والا ترین مفاهیم و اندیشه‌های انسانی و حکمی را دو تن از دهقانان خراسان در مقام پند و اندرز به اسد بن عبدالله قسری - حاکم خراسان - عرضه داشتند که نشان از بینش عمیق اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و تاریخی این طبقه کهن و دغدغه‌های سترگ آنان در القا و انتقال این مفاهیم به دولتمردان عرب به منظور تعدیل خوی و خصلت‌های خشن و تعصب قومی آنان داشت.

یکی از این دهقانان، دهقان هرات بود که در روز مهرگان که بزرگان ایرانی و دهقانان با هدایایی به دربار اسد آمده بودند، در حضور اسد خطبه‌ای به زبان عربی ایراد کرد که فرازی از آن چنین است:

...امیر به سلامت باد! ما گروه عجمان با سه نیرو به مدت چهارصد سال از دنیا بهره‌مند شدیم در حالی که در میان ما کتاب ناطق و پیامبر مرسلی وجود نداشت؛ و

آنها عبارت‌اند از: عقل، حلم و وقار... و این سه خصلت، نشان کمال انسان است و کسی که آنها را دارد، مروتش در خاندانش کامل باشد و چنین مردی بلندنظر، بخشنده، بزرگ‌مقدار، امیر، دلاور، گشاده‌دست و با سعه صدر خواهد بود و مردم به وی امیدوارند... (الطبری، بی‌تا: ج ۴، ص ۱۸۱)

اندرز بعد، از یکی دیگر از دهقانان زرتشتی خراسان است که بی‌گناه در بند اسدبن عبدالله گرفتار آمده بود. روزی در زندان به وی گفت:

...ای اسد! آسمان‌ها به فریادخواهی مظلوم شکافته خواهد شد. بترس از فریاد کسی که جز خداوند فریادرسی ندارد و جز امید به تغییرات از درگاه مولایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌سازد، سلاحی ندارد. ای اسد! ظلم و جور، اهل آن را نابود خواهد ساخت و همانا چراگاه ظلم بسیار خطرناک است. ای اسد! فریب تأخیر نزول عقاب از جانب یاری‌گری که هرگاه اراده کند به فریاد می‌رسد را مخور و یقیناً عذابی مقدور برای قومی که غرق گناه‌کاری‌اند، مهیا شده است... و تفاوتی ندارد که از روی استبدادپیشگی و جسارت ظلم کرده باشی یا با دسیسه و مکر و نیرنگ؛ پس، به خرد و اندیشه‌ات رجوع کن و دوراندیشی‌ات را به کار گیر و پیش از به یکباره پریدن (مردن)، درنگ کن و از لغزش‌های دنیا دوری‌گزین درحالی‌که صاحب(؟) شما گفته است کسی که همنشین اندوه باشد و طبیعتش را به زیاده‌روی عادت دهد و خطور ذهنی را گناه بداند و گناه را گناهان و یک لغزش اندک را مورد توجه جدی قرار دهد و گناه کوچک را بزرگ پندارد و برای خطایی کم‌اهمیت مردم را عقوبت کند و در ظلم و ستم به جایی برسد که چیزی را فرو نگذارد... در چنین وضعیتی، التزام به دوراندیشی و خردورزی، پسندیده‌ترین راه است... (الجاحظ، ۱۹۶۸: ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۷)

گفتار این دهقان آن‌چنان عمیق و مهم بوده که جاحظ ادیب و سخندان مشهور را واداشته است که زبان به تمجید او بگشاید. وی در پایان گفتار دهقان نوشته است:

تردید ندارد که این گفتار دهقان، اندرزی دوراندیشانه و خیرخواهانه یا رأی و نظری خردمندانه یا حکمتی فوران کرده یا علمی فیضان کرده و واپس زده شده یا گفتاری برآمده از سینه‌ای که متلاطم شده و به جوشش درآمده و تاب نیاورده، بوده است. پس آن را به کار گیرد هر کس که خواهانش باشد و رها سازد کسی که آن را طالب نیست.

سخن درباره اندیشه‌ورزی و تلاش‌های فکری دهقانان را با ذکر گزارش عوفی (جوامع‌الحکایات و لواع‌الروایات، ص ۳۹۱) به پایان می‌بریم. وی نوشته است: منصور عباسی، حکومت یکی از ولایات ایران را به عمروبن مسلم بن قتیبه داده بود و او بر مردم ستم می‌کرد آن‌چنان که مردم از ستم‌های او به تنگ آمدند و مردی از خردمندان دهقان را برای شکایت به دربار خلیفه فرستادند. دهقان نزد ربیع حاجب رفت و گفت: پیش از رفتن به حضور خلیفه، سؤالی از او دارد و آن اینکه آیا آنان عمروبن مسلم بن قتیبه را شناخته بودند و حکومت آن ناحیه را به وی دادند یا نه؟. ربیع گفت: «او را شناخته بودیم». دهقان بدون آنکه چیزی بگوید، بازگشت. ربیع فرمان داد او را بازگرداند؛ و چون دهقان را باز آوردند، پرسید: «منظور تو از آن سؤال چه بود؟ و چرا به همان بسنده کردی و دیگر حاجتی نخواستی؟». دهقان گفت: «اگر شما سیرت بد او را شناخته بودید، من شکایت خود را طرح می‌کردم و اکنون که دانسته او را بدین کار گمارده‌اید، دست یاری به درگاه خداوند دراز می‌کنیم و کفایت کار خود از او می‌خواهیم». در این حال، ربیع این استدلال قوی و خردمندانه را به منصور رساند و منصور عمروبن مسلم را از حکومت آنجا برکنار کرد؛ و بدین ترتیب، زیرکی و درایت آن دهقان، همه رعایا را آسوده ساخت.

از آنچه آمد، نتیجه می‌گیریم که برخی دهقانان در دوره تثبیت اقتدار اعراب مسلمان بر ایران، باتوجه به اقتدار مالی، اجتماعی و تجربیات اداری و سیاسی خود و مطابق با مقتضیات تاریخی و نیز نیازهای اداری و مالی اعراب حاکم به خدمات

آنان، فرصت را مغتنم شمردند و زمام دیوان‌های مالی حاکمان و والیان عرب را به دست گرفتند و از آنجا که زبان رسمی این دیوان‌ها در ایران فارسی بود، تا مدت‌ها نفوذ خود را بر امور مالی حفظ کردند و این موقعیت ویژه به ایشان فرصت داد علقه‌ها و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی ملی خود را ترویج کنند و از این راه به ارتقای جایگاه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه خود کمک رسانند. برخی دیگر که جذب مشاغل اداری و دیوانی نشده بودند، به عنوان طبقه اندیشه‌ورز مورد اعتماد جامعه ایرانی به مناسبت‌ها و در موقعیت‌های مقتضی با تکیه بر آگاهی‌های عمیقی که از میراث فرهنگی و اجتماعی خود داشتند و حتی خوشه‌چینی از معارف و مفاهیم عمیق فرهنگ عربی و اسلامی، با اندرزها و توصیه‌های خردمندانه و حکیمانه تلاش کردند ضمن راهنمایی حاکمان جدید و ترغیب آنان به پای‌بندی به قواعد سیاست‌ورزی، موقعیت و اعتبار اجتماعی و فرهنگی جامعه خود را ارتقا بخشند. بدین ترتیب، راهبرد این طبقه با روش‌های برخی از گروه‌های جامعه ایرانی که سیاست تقابل و ستیز را در مواجهه با اعراب برگزیدند، به کلی تفاوت داشت و رخدادهای و تحولات آتی جامعه ایرانی نشان داد که راهبرد گفت‌وگو و اندیشه‌ورزی، اثری پویاتر و پایاتر در اعتلا و غنای فرهنگ ایرانی و ارتقای جایگاه اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی از خود برجای نهاد.

دبیران

طبقه دبیران که یکی از مهم‌ترین طبقات اداری و سیاسی ایران عصر ساسانی به شمار می‌رفت (المسعودی، بی‌تا: ۱۰۴-۱۰۳)^(۱۰)، با تشکیل دولت خلافت و توسعه نظام اداری و سیاسی، خصوصاً در دوره اموی، بار دیگر مورد توجه حاکمان و والیان عرب قرار گرفتند و اعضای این طبقه که بعضاً از طبقه اشراف والامقامی همچون دهقانان بودند^(۱۱)، بنا به ضرورت و مقتضیات تاریخی، عهده‌دار مشاغل دیوانی و

اداری دولت عربی شدند و با توجه به تخصص و جایگاه اداری و سیاسی مهمی که داشتند، قلم را ابزار ثبت، طرح و ترویج افکار و علایق فرهنگی خود کردند که در این زمان از طریق آمیختن آنها با معارف و اسلوب‌های فکری و فرهنگی اسلامی و عربی، غنی‌تر و عمیق‌تر نیز شده بود؛ از این رو، نقش و سهم اعضای این طبقه که در کنار دهقانان، رهبری و نمایندگی فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی را در این دوره سرنوشت‌ساز و پرتنش برعهده گرفتند، در حفظ و اعتلای جایگاه فکری، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی بسیار برجسته و مهم بود.

دیران ایرانی، در دستگاه حاکمان و خلفای مسلمان، دو نقش مهم را برعهده داشتند: ۱. سرپرستی و اداره نظام مالی که تا اواخر قرن اول در عراق و خراسان و تا قرن چهارم در فارس، همچنان بر اسلوب نظام مالی ساسانیان ادامه داشت؛ ۲. تصدی منصب کتابت (کتاب الرسائل)^(۱۲).

در نقش نخست، دیران ایرانی زیر نظر دهقانانی که بر امور مالی دستگاه خلافت ریاست داشتند، چندین دهه نظام مالی را بر اسلوب‌های ساسانی اداره کردند و سرانجام همین دیران ایرانی، به واسطه سال‌ها خدمت در دستگاه مالی و آشنایی عمیق با ظرایف و دقایق زبان عربی و فارسی، بزرگ‌ترین خدمت را به تثبیت نظام مالی ایران پیش از اسلام — که محصول چندین قرن اندیشه و تجربه نیاکانشان بود — با برگرداندن زبان دیوان اموال از فارسی به عربی، انجام دادند و برای اداره آن پس از خود، شاگردان زیادی تربیت کردند که برخی از آنان در تاریخ ایران دوره اسلامی چهره‌های نامداری شدند.

مشهورترین دیرانی که بر دیوان مالی (دیوان‌الخراج) امویان مدت‌ها ریاست داشتند، زادان فروخ‌ابن‌بیری و فرزندش مردانشاه و صالح‌ابن‌عبدالرحمن سیستانی بودند. زادان فروخ از خاندانی دهقانی برخاسته و از دهقانان مشهور سواد بود که از دوره معاویه تا اواخر حکومت حجاج‌ابن‌یوسف، ریاست دیوان‌الخراج امویان را

برعهده داشت. با توجه به اهمیت، عظمت و پیچیدگی این دستگاه مهم، دیران ایرانی بسیاری زیر دست او فعالیت داشتند؛ هرچند که در منابع، ذکری از نام آنان جز برخی که به شهرت رسیدند، نشده است. زادن و فرزندش مردانشاه که پس از کشته شدن وی در قیام ابن اشعث به جای او منصوب شد، تلاش زیادی کردند که اداره نظام مالی خلافت را در عراق از حیطة نفوذ اعراب دور دارند. برگ برنده اینان، همانا زبان فارسی این تشکیلات بود. اما صالح — شاگرد زادن — با وجود مخالفت های او و مردانشاه که نگران برافتادن اقتدار ایرانیان بر این دیوان بودند، زبان دیوان را به عربی برگرداند. (بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۳۶۸)

صالح، پسر عبدالرحمن سیستانی بود. پدرش در حمله ربع ابن زیاد به سیستان در سال ۳۰ یا ۳۱ ق. به اسارت درآمد و به بردگی زنی از قبیله بنی تمیم در بصره فروخته شد. از این رو، صالح از موالی بنی تمیم به شمار است. وی در بصره به دیوان زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله راه یافت و در روزگار امارت حجاج، در دیوان الخراج زبردست زادن فروخ به فعالیت مشغول شد (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۴: ۱۲۰؛ بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۴۸۵). پس از کشته شدن زادن، صالح با وجود مخالفت های سخت مردانشاه، دیوان خراج را از فارسی به عربی برگرداند. (بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۳۶۸)

پس از مرگ حجاج، در روزگار حکومت یزید بن مهلب بن ابی صفره، صالح در مقام ریاست خراج باقی ماند (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۴: ۲۴۳). صالح، ابن مقفع — ادیب و مترجم معروف ایرانی — را مأمور خراج به قباد از کوره های دجله کرد. آگاهی ابن مقفع از نظام اداری و فرهنگی ایران پیش از اسلام بسیار عمیق بود. آثاری که او از زبان پهلوی به عربی برگردانده و توصیف دقیقی که از چگونگی حضور رئیس دیوان الخراج در دربار پادشاه ایران و ارائه اسناد مالی و رسوم کاتبان دربار، به دست داده، گویای این مدعا است. (بلاذری، بی تا: ج ۳، ص ۵۶۹-۵۷۰)

خدمت در دارالانشاء (دیوان الرسائل)، عرصه مهم دیگری بود که دبیران ایرانی توانستند از طریق آن، ظرفیت‌ها و اندوخته‌های فکری خود را در راه رشد و اعتلای موقعیت اجتماعی و فرهنگی جامعه خود به کار گیرند. نیاز حاکمان اموی و نخستین خلیفگان عباسی به خدمات دبیران ایرانی، از سر تفنن نبود بلکه نیازی مبرم بود؛ زیرا تنها آنان بودند که با راه و روش‌های کتابت و انشا که در تشکیلات سیاسی و اداری ایران ریشه داشت، آشنایی داشتند. (محمدی، ۱۳۸۲: ج ۵، ص ۲۳۸-۲۳۶)

با تثبیت بنیان‌های سیاسی خلافت عربی و گسترش حوزه‌های نفوذ آن و تبدیل آن به امپراتوری‌ای تمام‌عیار، اهمیت و اعتبار منصب کتابت نیز افزایش یافت؛ از این رو، از اواخر قرن اول، دبیران اعتبار یافتند. گرچه مورخان دوره اسلامی، آن‌چنان که باید به خدمات آنان توجه نکرده‌اند، از معدود گزارش‌ها و اخباری که درباره خدمات برخی دبیران سرشناس ایرانی - از جمله «عبدالحمید بن یحیی کاتب»، «ابن مقفع»، «سالم مولا و کاتب هشام بن عبدالملک»، «خالد بن برمک»، «یحیی بن خالد»، «جعفر بن یحیی برمکی»، «یعقوب بن داود کاتب مهدی عباسی»، «سهل ابن هارون» و «فضل ابن سهل ذوالریاستین» برجای مانده است، می‌توان به نقش مهم این طبقه در اعتلای حوزه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی پی برد. این دبیران، با درک عمیق مقتضیات تاریخی جامعه خود، تلاش می‌کردند با آموختن زبان عربی و مهارت یافتن در آن و نیز کسب معارف اسلامی و عربی، بر اندوخته‌های علمی و فکری خود بیفزایند؛ آن‌چنان که کمتر خلیفه و حاکم عربی، خود را بی‌نیاز از آنان می‌دانست. از این رو، دبیران در دوره بنی‌امیه، در جایگاه وزیران پیشین قرار می‌گرفتند و نقش آفرینی می‌کردند؛ و برخی در دوره عباسیان، از جایگاه دبیری به مقام وزارت رسیدند.

برای درک نقش این طبقه فرهیخته در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی در جامعه اسلامی و اعتلای جایگاه فکری، فرهنگی و اجتماعی جامعه خود، در زیر، شرح

احوال و آثار و خدمات چند تن از دیوران برجسته ایرانی — از جمله عبدالحمید بن یحیی، عبدالله بن مقفع، خاندان برمکیان، یعقوب بن داود و فضل بن سهل ذوالریاستین — به اجمال بررسی می شود.

عبدالحمید بن یحیی

از مردم فارس بود و مدت ها زیر دست سالم — پدرزن خود که ریاست دیوان رسائل خلیفه هشام بن عبدالملک را برعهده داشت — خدمت می کرد. وی پس از مرگ هشام، همچنان در دیوان مشغول خدمت بود تا اینکه به دربار مروان بن محمد که در زمان ولایتعهدی خود حاکم ارمنستان شده بود، راه یافت. چون مروان به خلافت رسید، عبدالحمید به شام عزیمت کرد و به عنوان کاتب دیوان الرسائل که در حکم وزیر آن زمان بود، نایل آمد و تا آخرین لحظه زندگی مروان و در دوره شکست و آوارگی هایش همچنان یار و یاور او باقی ماند؛ تا اینکه در سال ۱۳۲ هجری، به دست سپاهیان عباسی گرفتار آمد و کشته شد. (محمدی، ۱۳۸۲: ج ۵، ص ۲۴۹)

بازماندگان عبدالحمید در مصر می زیستند و در آنجا به بنی المهاجر شناخته می شدند. در عصر احمد بن طولون برخی از نوادگان وی به مقام دبیری دیوان رسیدند و به دربار وی راه یافتند. (همان، ص ۲۵۳-۲۵۲)

مقام و منزلت عبدالحمید در نویسندگی عربی آن چنان والا بود که گفته اند کتابت با وی آغاز شد و به ابن العمید خاتمه یافت. او شاگردان بسیاری تربیت کرد که یکی از معروف ترین آنان، یعقوب بن داود — وزیر مهدی — بود؛ که در ادامه، شرح احوال وی خواهد آمد.

از آثار عبدالحمید، یک نامه و یک رساله برجای مانده است. اثر نخست، عهدنامه ای است که در سه بخش تقسیم شده و آن را از قول مروان خطاب به عبدالله

– فرزند و ولی عهد او – نوشته است. اثر بعدی، رسالهٔ او تحت عنوان *آداب‌الکتاب* است که برای استفاده و راهنمایی کاتبان نگاشته است. اهمیت این دو مکتوب، در طرح مفاهیم اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و فکری ایرانی به زبان عربی و آمیختن آنها با معارف اسلامی و عربی است.

نامهٔ وی، نمونه‌ای از عهدنامه‌های ساسانی، در زیّ زبان عربی و فرهنگ اسلامی به‌شمار می‌رود (همان، ص ۲۶۵ به بعد). در این نامه، عبدالحمید، از زبان خلیفه، فرزند را به تقوا، اعتدال در رفتار و سیرت، بخشش، ادب، مراقبت از اطرافیان و رفتار مناسب شأن ولیعهد با ایشان، پرهیز از بداندیشان و بدگویان، رعایت عدل و انصاف با اطرافیان، ارج نهادن به اهل فضل و دانش، رأی، خرد و دین، توجه به امر جنگ و قواعد و فنون و روش‌های آن، و ... فرا خوانده است.

در اثر بعدی، *آداب‌الکتاب*، آمده است: اهل کتابت از شریف‌ترین اصناف مردم‌اند که دولت با وجود آنان نظم می‌گیرد و کارهایش راست می‌گردد و با نصایح ایشان است که خداوند متعال رابطهٔ سلطان را با مردم نیکو می‌گرداند و سرزمین‌هایش را آباد می‌سازد... موقعیت آنان نسبت به سلطان، همانند چشم، گوش، زبان و دست است برای بدن که با آنها می‌شنود، می‌بیند، سخن می‌گوید و عمل می‌کند... کاتبان باید بردبار، فهیم، پاکدامن، رازدار، بانصاف و وفادار در شدائد و دانا به همهٔ علوم به قدر نیاز، باشند... حفظ و یادگیری ایام عرب و عجم و زبان عربی و خط خوش، از دیگر ضروریاتی است که کاتبان باید آنها را فرا گیرند. (قلقشندی، ۱۹۷۸: ج ۱، ص ۱۲۱-۱۱۸)

مضامین و مفاهیمی که عبدالحمید در خصوص تربیت شاهزادگان، قواعد کشورداری، برخورد با زیردستان و اطرافیان، فنون و آداب جنگ و قضا و کتابت و مقام دبیری آورده است، با توجه به قراین و شواهد تاریخی می‌توان گفت اقتباسی از عهدنامه‌های دورهٔ ساسانی از جمله عهد اردشیر بوده است. (← مسکویه، ۱، ص ۱۲۲ به بعد؛ محمدی، ۱۳۸۲: ج ۵، ص ۲۷۸ به بعد)

به نوشته محمدی (همان، ص ۳۲۰)، در دوره‌ای که تحول کتابت دیوانی به عربی در اواخر عصر اموی و اوایل دوره عباسی صورت می‌گرفت، دبیران دیوان، کمتر در منشآت عربی در موضوع‌های تازه‌ای که در دیوان رسائل با آنها سروکار داشتند، سرمشق و الگویی می‌یافتند؛ از این رو، مهم‌ترین سرچشمه اطلاعات آنان، همان آثار فارسی از رسائل و عهود و وصایا و توقیعات و مکاتبات بود. بدین ترتیب، این دبیران با اتکا بر گنجینه‌های فکری نیاکان و با بهره‌گیری از معارف دوره خود و آمیختن این دو، نیازهای حاکمان مسلمان و جامعه را در عرصه‌های اخلاق سیاسی، اداری و اجتماعی برآورده می‌کردند و ایشان را راه می‌بردند.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع از فهیمان و بزرگان دبیران به‌شمار می‌رفت. پدرش زادویه که از اهالی فارس بود، در زمان حجاج بن یوسف، امور خراج فارس را برعهده داشت. ابن مقفع ابتدا کتابت داود بن عمر بن هبیره را عهده‌دار بود؛ سپس به مقام کاتبی عیسی بن علی عباسی رسید و از طریق وی اسلام آورد. ابن مقفع از سرآمدان و استادان زبان فارسی و عربی بود. آثاری که از فارسی به عربی ترجمه کرده، گویای این مدعا است؛ از جمله: *خدای‌نامه*، *آیین‌نامه*، *کلیله و دمنه*، *کتاب مزدک*، *التاج فی سیره انوشیروان*، *الآداب الکبیر معروف به ماقراجشنس*، *الادب الصغیر*، *الیتیمه فی الرسائل*. (ابن‌الندیم، بی تا: ۱۳۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳: ج ۶، ص ۲۰۹)

اطلاعاتی که ابن مقفع درباره تاریخ و فرهنگ و ادبیات ایران پیش از اسلام به‌دست داده، بسیار ارزشمند بوده و نقش مهمی در حفظ و گسترش این معارف و افزایش سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خود داشته است. برای نمونه می‌توان به آگاهی‌هایی که وی از گویش‌های ایرانیان در مناطق و نواحی مختلف ارائه کرده است، اشاره کرد. به گفته وی، گویش‌های فارسیان عبارت است

از: دری، پهلوی، فارسی، خوزی و سریانی. گویش دری، زبان اهل مدائن و درباریان و غالب خراسانیان و اهل مشرق است؛ پهلوی، منسوب به فهله است و آن شامل پنج شهر و منطقه: همدان، ماه نهاوند، اصفهان، ری و آذربایجان؛ فارسی را موبدان و علما و اهالی فارس تکلم می کنند؛ خوزی زبان مطایبات و محاورات خصوصی اشراف و شاهان است؛ و سریانی گویش اهل سواد است؛ و فارسیان هفت خط دارند که هر کدام برای منظوری مورد استفاده قرار می گیرد و... (ابن الندیم، بی تا: ۱۵-۱۷)

خاندان برامکه

برمکیان از خاندان‌های شریف و کهن ایرانی شهر بلخ بودند (ابن فقیه همدانی، ۱۹۸۸: ۳۲۳؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۱۷). برمک - نیای خاندان - تولیت معبد نوبهار را برعهده داشت (ابن فقیه همدانی، ۱۹۸۸: ۳۲۳). پس از فتح بلخ در سال ۸۶ هجری، برمک به دمشق رفت و از آن زمان این خاندان در صحنه سیاسی اسلام ظاهر شدند. (الطبری، بی تا: ج ۶، ص ۴۲۵-۴۲۶؛ ابن ازرق کرمانی، ۱۴۰۸ ق: ۱۳-۱۲)

حضور برمکیان در دستگاه خلافت اسلامی، به دوره خالد بن برمک می رسد. وی در جرجان به همراه دیگر داعیان، به امر دعوت عباسیان پرداخت (الخبرالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۴۰). پس از به قدرت رسیدن عباسیان، خالد به مقام ریاست دیوان الخراج رسید و دبیر مخصوص ابوالعباس و جانشین وی منصور شد (الطبری، بی تا: ج ۵، ص ۲۶-۲۷). از این پس، خالد و فرزندان و نوادگانش به مدت چند دهه بر مناصب عالی دستگاه خلافت عباسی ریاست یافتند. بسیاری از فرهیختگان و دبیران ایرانی در سایه حمایت و توجهات برمکیان بالیدند و در عرصه های فکری و فرهنگی نقش آفرینی کردند. سهل بن هارون، فضل بن سهل و حسن بن سهل، مشهورترین دبیران ایرانی آنان بودند. ابان بن عبد الحمید لاحقی، سهل بن نوبخت، محمد بن جهم، زادویه بن شاهویه، بهرام بن مردانشاه، سلم - رئیس بیت الحکمه - و عمر بن فرخان، از جمله دانشمندان

ایرانی بودند که در بیت‌الحکمه تحت نظارت و حمایت برمکیان به ترجمه آثار پهلوی به عربی اشتغال داشتند (ابن قتیبه الدینوری، ۱۴۱۳ ق. : ۱۳۷؛ ابن‌الندیم، بی‌تا: ۳۰۵، ۳۳۳؛ ابن‌خلکان، ۱۲۱/۲، ۴۱/۴).

به فرمان برمکیان، کتاب کلیله و دمنه را بار دیگر عبدالله بن هلال اهوازی به عربی ترجمه کرد (ابن‌الندیم، بی‌تا ۱۳۲). از میان اعضای این خاندان، عباس بن فضل بن یحیی به مقام دبیری مخصوص خلیفه امین رسید. (ابن‌غسان، ۱۳۱۲ ش. : ۱۱۷)

حاصل سخن آنکه برمکیان با آنکه خاستگاه دبیری نداشتند، ابتدا در مقام دبیری و ریاست امور اداری و مالی عباسیان به عرصه سیاست گام نهادند و از این راه، نردبان ترقی را به سرعت پیمودند و به منصب وزارت عباسیان رسیدند و از فرصت پیش آمده، به خوبی بهره بردند و ضمن انتقال تجربیات ارزنده خود در امور سیاسی، اداری، مالی و اجتماعی، با حمایت از دبیران و دانشمندان و فرهیختگان ایرانی، نقش مهمی در رشد و گسترش موارث فرهنگی ملی و ارتقای جایگاه اجتماعی ایرانیان ایفا کردند.

یعقوب بن داود

خاندان یعقوب، همگی از کاتبان بودند. پدر یعقوب، داود بن طهمان و برادران او، همگی در درگاه نصر بن سیار به کتابت اشتغال داشتند. داود - پدر یعقوب - ظاهراً گرایش‌های شیعی داشت؛ زیرا هنگام قیام یحیی بن زید، اخبار دربار نصر بن سیار را پنهانی به او می‌رساند و او را از خطرها آگاه می‌کرد. (الطبری، بی‌تا: ج ۸، ص ۱۵۴)

با پیروزی عباسیان، فرزندان داود که همگی اهل علم و ادب و احوال و تاریخ و سیر بودند، چون مورد توجه دولتمردان جدید قرار نگرفتند، به ابراهیم بن عبدالله حسنی پیوستند و پس از کشته شدن ابراهیم در باخمر، از چنگ منصور عباسی گریختند؛ ولی سرانجام، یعقوب و برادرش علی دستگیر و زندانی شدند و تا زمان

مهدی عباسی دربند ماندند. مهدی آنان را از بند رهانید و یعقوب را کاتب خود کرد و پس از چندی به او منصب وزارت داد. (همان)

یعقوب، نفوذ و اقتدار والایی در کسوت وزارت حاصل کرد و همین امر رشک و حسد اطرافیانش را برانگیخت. سخن چینان نزد خلیفه از او بدگویی و او را به شیعی گری و دوستی اهل البیت متهم کردند و خلیفه نیز او را به زندان افکند. وی تا روزگار هارون در زندان ماند و درحالی که نایبنا شده بود، هارون او را از بند رهانید و اموالش را به وی برگرداند. یعقوب از آن پس به مکه رفت و تا پایان عمر در آنجا به سر برد. (همان، ج ۸، ص ۱۵۴ به بعد؛ ابن العماد، بی تا: ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۱)

فضل بن سهل ذوالریاستین

فضل از بازماندگان خاندان اشراف ایرانی بود و از قراین و شواهد تاریخی چنین برمی آید که اینان به خاندان دهقانی تعلق داشتند (جهشیاری، ۱۹۸۰: ۲۳۲-۲۳۱، یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۷، الصفدی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ص ۴۰-۳۷). خاستگاه فضل، «صابر نیشا» از نواحی سواد بود (یاقوت حموی، همان جا). وی در آغاز، کاتب فضل بن یحیی بود و یحیی بن خالد به او گفته بود در هر چهل سال مردی به دنیا می آید که خداوند به وسیله او دولتی را تجدید می کند و او (یعنی فضل بن سهل) یکی از ایشان است. (جهشیاری، ۱۹۸۰: ۲۳۲-۲۳۱)

فضل در زمان خلافت مأمون به مقام وزارت رسید و لقب ذوالریاستین (ریاست امور لشکری و کشوری) یافت؛ و او نخستین کس بود که به چنین لقبی نایل می آمد. فضل در ادب و علم نجوم استاد بود. یحیی پسر ابان حسیس، سرسلسله خاندان بنی منجم، دنباله رو آراء نجومی و مورد حمایت او بود. یکی از خدمات قابل توجه فضل در زمینه ادب، اختراع خطی است به نام «ریاسی» که از آن، خطوط دیگری مشتق شده است؛ از جمله: «خط ریاسی بزرگ»، «خط نیم ریاسی»، «خط ثلث»، «خط

محقق»، «خط منشور»، «خط وشى»، «خط رقاع»، «خط مكاتبات»، «خط نرگس»، «خط بياض». (ابن النديم، بی تا: ۱۱ و ۱۶)

حاصل سخن آنکه دبیران ایرانی به عنوان یکی از طبقات اندیشه‌ورز جامعه ایرانی، در کنار طبقه دهقانان، در قرن‌های اول و دوم هجری، به عنوان نمایندگان فکری جامعه ایرانی، راه حفظ ثبات و پویایی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی را در عرصه‌های فکری - فرهنگی جست‌وجو و با درک مقتضیات تاریخی جامعه خود در این عرصه‌ها تلاش کردند. آنان ضمن درک معارف روز و خوشه‌چینی از آن، دامنه اندیشه خود را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وسعت بخشیدند و در کسوت کتابت و دبیری فرصت را مغتنم شمردند و مرکب اندیشه را در خدمت اهداف خود که قطعاً حفظ ثبات و پویایی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی بخشی از آن بود، به کار گرفتند. بسیاری از این دبیران همچون ابن مقفع، ابن الحمید، جبلة بن سالم^(۱۳)، از طریق ترجمه و نقل مآثر ملی خود، ضمن حفظ و پاسداشت آن آثار، ایده‌ها و ارزش‌های مندرج در آنها را به زبان عربی ترویج کردند و با این خدمت، نام خود را در تاریخ ایران زمین جاودانه ساختند.

موبدان

گرچه منابع دوره اسلامی آن چنان که باید، به حیات اجتماعی و فکری این طبقه مهم ایران پیش از اسلام در دوره اسلامی نپرداخته‌اند و شاید مهم‌ترین علت این بی‌توجهی، انزوای اجتماعی آنان در دوره اسلامی و تضعیف موقعیت آنان بوده باشد و اینکه فعالیت آنان در این عرصه در مقایسه با عملکرد و نقش دبیران و دهقانان کم‌رنگ‌تر بوده، از اطلاعات پراکنده‌ای که در منابع مندرج است، می‌توان دریافت که این طبقه در کنار دهقانان و دبیران به مناسبت‌های مختلف در میدان اندیشه‌ورزی فعال بودند، با این تفاوت که اعضای این طبقه، با توجه به نقش و جایگاه فکری و

اجتماعی خود، بیشتر دل در گرو اثبات و ترویج برتری‌های دینی و حفظ و پاسداشت موارث فرهنگی ملی خود داشتند، و البته این امر چیزی از ارزش و اهمیت کار آنان در اتخاذ راهبرد اندیشه‌ورزی در دوره جدید نمی‌کاست.

اطلاعات موجود نشان می‌دهد که موبدان به‌عنوان یکی از طبقات اندیشه‌ورز و والامقام، مورد توجه حاکمان و اندیشمندان ایرانی و عرب بودند. در تأیید این مدعا، به گزارش‌هایی از ابن‌قتیبه، مسعودی، شیخ صدوق، یاقوت و مقدسی، استناد می‌کنیم:

ابن‌قتیبه، گفتار یکی از موبدان زمان خود را در توصیف جایگاه مهم دبیران در دوره ساسانی گزارش کرده است (عیون‌الخبار، بی‌تا: ج ۱، ص ۴۷). مسعودی در نگارش اطلاعات مربوط به تاریخ ایران پیش از اسلام، از اخبار و روایات تاریخی روحانیون زرتشتی نواحی عراق، خوزستان، فارس، کرمان و سیستان، استفاده کرده است و علاوه بر آن، از کتاب‌های مستندی که درباره تاریخ ایران پیش از اسلام نزد ایشان محفوظ بود، بهره برده است. (التنبیه والاشراف، بی‌تا: ۹۶)

به‌نوشته شیخ صدوق (عیون‌الخبار رضا، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۵۰)، مأمون عباسی به برگزاری مجالس مناظره فکری و عقیدتی علاقه‌مند بود و در یکی از این مجالس که امام رضا (ع) نیز در آن حضور داشت، بزرگان ادیان مسیحی، یهودی، صابئین و زرتشتیان در حقانیت دین خود به اقامه دلیل پرداختند.

یاقوت حموی گزارش کرده است که روزی در مجلس ذوالریاستین، از موبدان [موبد] خراسان درباره ریشه و منشأ اعیاد نوروز و مهرگان سؤال شد. موبدان گفت:

واسط در روزگار دارابن‌دارا «افرونیه» نام داشت و بر ساحل دجله نبود و دجله بر مجرای اصلی خود در ناحیه بطن جوخا جاری بود. در روزگار بهرام گور، دجله طغیان کرد و از مسیر خود خارج و به سمت المذار واسط منحرف شد و روستاها و بناهایی را که در محل بطائح بود، ویران ساخت... پس از آن، وبا روستاها و شهرهایی را که در ناحیه بطائح بود، فرا گرفت و وجوه مردم از ترس آنجا را ترک گفتند. روز اول فرودین‌ماه، خداوند بارانی بر آنان بارانید و ایشان را نجات

بخشید و فراریان به سوی خانوادهایشان بازگشتند و پادشاه آن زمان گفت امروز نوروز است یعنی روز جدید و از آن پس این روز را نوروز گفتند. پادشاه آن مردم گفت این روز روزی مبارک است و آن را جشن گرفتند... (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۵۱)

گرچه این روایت، صبغه‌ای افسانه‌ای و قصه‌گونه دارد، حکایتی بوده است درباره بزرگداشت یادمانی ارزشمند که در گذر تاریخ، تأثیر شگرفی در حیات فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی ایرانیان برجای نهاده و در نتیجه حفظ، نگهداری و انتقال آن به صورت منقول و مکتوب، واجد اهمیت و ارزش زیادی بود. از این رو، طبقات فرهیخته جامعه ایرانی از جمله موبدان که به اهمیت این سنت‌ها و انتقال آنها آگاهی داشتند، خود را ملزم به حفظ آنها می‌دانستند.

یاقوت در گزارش دیگری به نقل از حمزه اصفهانی آورده است: موبدان، اُمیدبن اشوهست به وی گفته بود برخلاف نظر ابن مقفع در کتابی که به عربی نقل کرده است، ایوان مدائن از بناهای شاپور بن اردشیر نبود بلکه از ساخته‌های خسرو پرویز بود که منصور عباسی آن را هنگام بنای شهر بغداد ویران کرد. (همان، ص ۲۹۴)

گزارش یاقوت از چند جهت اهمیت دارد: نخست آنکه نشان می‌دهد موبدان ایرانی در کنار انجام رسالت و وظایف دینی خود، مواریث فرهنگی و تاریخی خود را نیز ترویج می‌کردند و حافظان و راویان سنت‌ها و وقایع تاریخی جامعه خود بودند؛ دیگر آنکه نقل قول غیرمستقیم یاقوت از امیدبن اشوهست، موبدان موبد زمان خود، گویای نوعی استمرار این نقش در میان این طبقه مهم جامعه ایرانی بود.

مقدسی گزارش کرده است: یکی از هیربدان ناحیه فارس به وی گفته که در کتابی که نزد ایشان محفوظ بود، دنیا به چهار دوره زمانی تقسیم شده است که سه ربع آن گذشته و ربع آخر که ایشان در آن به سر می‌برند، هفت هزار سال است. (البدء والتاریخ، بی تا: ج ۲، ص ۶۰)

از آنچه گفته شد، نتیجه گرفته می شود که طبقه موبدان در دوره اسلامی تا چند قرن حضوری پویا و مؤثر در جامعه ایرانی داشت. آنان به عنوان یکی از طبقات مهم اندیشه ورز، نقش مهمی در پاسداشت و نقل موارث فکری و فرهنگی جامعه ایرانی ایفا کردند. یکی از خدمات برجسته اعضای این طبقه، نگهداری و حراست از آثار علمی و فرهنگی مکتوب ایران پیش از اسلام بود که برخی از مورخان دوره اسلامی از آنها بهره برده اند.

ویسپوهران

ویسپوهران، رؤسای خاندان اشکانی و ساسانی به شمار می رفتند. بزرگ ترین آنان، سران خاندان ممتاز، قارن (کارن) سورن، اسپهبد، اسپندیار، ساسان، مهران و زیک بودند (کریستن سن، ۳۶-۳۵). این خاندان در نواحی مختلف، ملک و ضیاع فراوان داشتند. (برای نمونه، ← الطبری، بی تا: ج ۲، ص ۴۹۴)

در زمان ساسانیان، به رسم قدیم، برخی از اعمال و مناصب دولتی به میراث رؤسای خاندان هفتگانه تعلق داشت؛ از جمله اداره امور کشوری و لشکری، و ریاست دیوان الخراج. (کریستن سن: ۴۰)

مورخان دوره اسلامی، این خاندان بزرگ را «اهل البيوتات والعظماء» نامیدند که ترجمه ادبی و معادل لفظ پهلوی «ویسپوهران» بود. (همان، تقریرات مترجم کتاب، ص ۴۴-۴۳؛ الطبری، بی تا: ج ۱، ص ۴۹۶ و ۵۰۴-۵۰۳)

به نوشته سبتوس - مورخ ارمنی - که از زمان خسرو پرویز تا زمان فتوح اسلامی می زیسته و تاریخی از نوع فتوح البلدان درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی اواخر ساسانیان و اوایل دوره اسلامی نگاشته است، دیوان محاسبات ویسپوهران در اصفهان بود (کریستن سن، تقریرات مترجم، ص ۴۴-۴۳). بلاذری نیز ضمن اخبار فتح اصفهان آورده است که اشراف اصفهان پس از فتح جی، بر خود نپسندیدند که جزیه

پیردازند و اسلام آوردند و به ادای خراج تن در دادند. شاید مراد از این اشراف، همان ویسپوهران مذکور در خبر سبئوس باشد. (بلاذری، بی تا: ج ۲، ص ۳۸۵)

شکست ساسانیان و استیلای اعراب مسلمان بر ایران، حیات سیاسی، اجتماعی و مالی طبقه برجسته ویسپوهران را که در زمره آبای قدرت به شمار می رفتند و بسیاری از مشاغل و مراتب عالی دولتی را برعهده داشتند، به شدت تضعیف کرد. وابستگی عمیق سیاسی این طبقه به دولت ساسانی، سبب شد که همراه با شکست و اضمحلال سیاسی و نظامی این دولت، بسیاری از اعضای آن در کوران حوادث فتوحات از میان بروند و یا در مناطق دور از درگیری و جنگ به صورت گمنام و به شیوه های محتاطانه و محافظه کارانه به حیات خود ادامه دهند (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۴۹۲). دلیل این مدعا نیز می تواند اندک بودن اطلاعات درباره حیات سیاسی، اجتماعی و مالی این طبقه در دو قرن نخست هجری باشد. با وجود این، از اندک اطلاعاتی که در منابع دوره اسلامی درباره اعضای این طبقه برجای مانده است، می توان دورنمایی از حیات فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنان ترسیم و اثبات کرد که این طبقه تا چند سده در کنار سایر طبقات برگزیده جامعه ایرانی، در عرصه های فکری و فرهنگی نقش آفرینی کردند. در تأیید این مدعا، به گزارش هایی از یعقوبی و مسعودی استناد می جوییم:

به نوشته یعقوبی، اخبار غلوآمیزی را که عامه مردم ایران درباره پادشاهانشان می گویند، اعضای خاندان شاهی و خاندان برگزیده (البيت الرفیع) و دهقانان تأیید نمی کنند و آنها را بازگو نمی کنند. (تاریخ یعقوبی، بی تا: ج ۱، ص ۱۵۸)

مسعودی گزارش کرده که در فارس، نزد خاندان اشراف والامقام (اهل البیوتات)، کتاب تاریخ پادشاهان ایران پیش از اسلام را دیده که اطلاعات آن را در دیگر کتاب های تاریخی ایرانیان، همچون گاهنامه، خدای نامه و آیین نامه،

نیافته است. این کتاب مصور بود و ذیل تصویر پادشاهان ایران، اخبار ایشان در آن نگاشته شده بود. (التنبیه والاشراف، بی تا: ۹۲)

گزارش‌های یعقوبی و مسعودی، واجد چند نکته اساسی و مهم است: نخست آنکه اهل البیوتات ایرانی تا چند قرن در دوره اسلامی همچنان از اعتبار و منزلت اجتماعی، فکری و فرهنگی والایی نزد اهل علم و طبقات فرهیخته برخوردار بودند، به گونه‌ای که به اخبار و آگاهی‌های ایشان اعتماد می‌کردند؛ دیگر آنکه اعضای این طبقه همچنان دل در گرو حفظ و پاسداشت میراث‌های منقول و مکتوب ملی خود داشتند و به نظر می‌رسد با آگاهی و هشیاری عمیق خود، تلاش می‌کردند با واگذاردن این آثار به فرهیختگان و متفکران جامعه اسلامی، ضمن انتقال مفاهیم و موارث فرهنگی خود به دوره جدید، از نابودشدن احتمالی آنها جلوگیری کنند.

نتیجه

حمله اعراب به ایران، حادثه‌ای سترگ و اثرگذار بود و ایران را وارد مرحله‌ای تازه از حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود ساخت. تشتت سیاسی و بن‌بست‌های فکری، دینی، اجتماعی و اقتصادی، مایه‌های سقوط سریع امپراتوری ساسانی به دست اعراب مسلمان را فراهم ساخت. با این حال، درک این تحول مهم، نیازمند توجه به فعل و انفعالات اجتماعی و کنش و واکنش‌های جامعه ایرانی در این برهه سرنوشت‌ساز است.

جامعه ایرانی، دو قرن پر از تب و تاب فکری، سیاسی و اجتماعی را از سر گذراند تا در نهایت قادر شد خود را بازیابد. آنچه در این مقاله تبیین شد، این فرضیه بود که جامعه ایرانی با کمک نخبگان خود، پس از شکست قطعی سپاه ساسانی در مصاف با اعراب مسلمان، ابتدا از سر اضطرار و کمتر از روی اراده و اختیار و طرح از پیش‌اندیشیده‌شده‌ای، راهبرد صلح را برای حفظ ساختارها و بنیان‌های اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی خود بر تقابل و ایستادگی ترجیح داد و با فروکش کردن التهاب فتوحات و تثبیت اقتدار خلافت اسلامی بر امور، راهبرد خود را بر اندیشه‌ورزی و استفاده از حداکثر توان اندیشگی و فرهنگی جهت حفظ ثبات اجتماعی و ارتقای جایگاه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه خود متمرکز ساخت. طبقات دهقانان، دیران، موبدان و ویسپهران (اهل البیوتات)، جامعه ایرانی را در این فرایند نمایندگی کردند. در این میان، نقش طبقه دهقانان و دیران برجسته‌تر بود؛ خاصه آنکه اینان نه تنها اندیشه و مهارت‌های خود را در حصار تنگ تعصبات قومی محصور نساختند بلکه با شناخت زبان و معارف قوم غالب و خوشه‌چینی از آن و اقبال به آن، دامنه افق فکری و فرهنگی جامعه و نیز کارآمدی خود را گسترش دادند. آنچه از لابه‌لای حوادث مختلف این دو سده سرنوشت‌ساز به‌روشنی نمایان است، تلاش پیوسته جامعه‌ای است که گرچه در عرصه سیاسی و نظامی مغلوب شده بود، هوشمندانه در پی کسب برتری و اعتلای خود در عرصه‌های فکری، فرهنگی و تمدنی بود و طرفه آنکه این تلاش‌ها موجب انتقال دستاوردهای فرهنگ و تمدن ایرانی به دوره اسلامی، و عامل مهمی در رشد، تثبیت و اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی در ایران و جهان شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از روستاهای اطراف بغداد که نزدیک عین‌التمر واقع بود. (یاقوت حموی، بی‌تا: ج ۴، ص ۲۷۵)
۲. نام دو رود نهروان و تامرا که از رودهای کوره بغداد بود. (همان، ج ۲، ص ۷)
۳. ناحیه‌ای در سواد که دو شهر کوفه و حله در آنجا قرار داشت. (همان، ج ۱، ص ۳۰۹)
۴. ناحیه‌ای از نواحی بابل بود. (همان، ج ۲، ص ۳۸۷)
۵. یکی از استان‌های کوفه که شهرهای انبار، بادوریا، قطربل و مسکن از شهرهای مهم آن بودند. (همان، ج ۴، ص ۷۰)
۶. کوره‌ای پهناور که مشتمل بر ۳۶۰ روستا در بغداد بود. (همان، ج ۵، ص ۳۲۴)

۷. ناحیه‌ای در سواد که واقع در سرزمین بابل بود. (همان، ج ۴، ص ۴۸۷)
۸. از نواحی سواد مدائن. (همان، ج ۱، ص ۵۱۵)
۹. مغیره بن عبدالله ملقب به اقیشر، در اواخر دورهٔ جاهلی در بادیه‌های کوفه به دنیا آمد. در اوایل دورهٔ اسلامی به سن بلوغ رسید و دیرزمانی زندگی کرد. وی از عثمانیان بود و خلافت عبدالملک بن مروان را نیز درک کرد. (الزركلی، ۱۴۱۰: ج ۷، ص ۲۷۷)
۱۰. برای اطلاع از شرایط و ضوابط رسیدن به مقام دبیری، ← محمدی، ۱۳۸۲: ج ۵، ص ۳۹ به بعد.
۱۱. به عنوان نمونه، خاندان زادن فروخ از آن جمله بودند.
۱۲. در این دو مبحث، استاد فقید دکتر محمد محمدی تحقیقات علمی ارزشمندی انجام داده که نگارنده از آن بهره برده است. (محمدی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۱۶۶ به بعد)
۱۳. از کاتبان هشام بن عبدالملک و مترجم کتاب‌های بهرام چوبین و رستم و اسفندیار به عربی بود. (ابن الندیم، بی تا: ۳۶۴)

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین. ۱۴۱۵ ق. *الکامل فی التاریخ*. تحقیق ابوالفدا عبدالله القاضی. الثانية. بیروت: دارالکتب.
- ابن ازرق کرمانی، ابوجعفر عمر. ۱۴۰۸ ق. *اخبار البرامکه، در سُدُرَات من کتب المفقوده، فی التاریخ*. به کوشش احسان عباس. بیروت.
- ابن الزبیر، الرشید. ۱۹۵۹. *الذخائر والتحف*. تحقیق محمد حمیدالله. کویت: دایرة المطبوعات والنشر.
- ابن العماد. بی تا. *سُدُرَات الذهب*، بیروت: دارالکتب.
- ابن غسان، ابوالقاسم. ۱۳۱۲ ش. *تاریخ برامکه*. به کوشش عبدالعظیم گرگانی. تهران.
- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد. ۱۹۸۸. *مختصر البلدان*. به کوشش یوسف الهادی. بیروت.
- ابن قتیبه الدینوری. ۱۴۱۳ ق. *الامامه والسیاسة*. تحقیق علی شیری. الاول. قم: الشریف الرضی.
- _____ . ۱۹۶۳. *السلطان*. تحقیق ایمن عبدالجبار البحریری. الرابعه. مصر: المكتبة التجارية.
- _____ . بی تا. *عیون الاخبار*. تحقیق مفید محمد قمحیه. بیروت: دارالکتب.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق. بی تا. *الفهرست*. تحقیق رضا تجدد.
- ابوالفرج اصفهانی. بی تا. *الغانی*. تحقیق سمیر جابر. بیروت: دارالفکر.
- ابونعیم اصفهانی. ۱۴۰۵ ق. *حلیة الاولیاء*. الرابعه. بیروت: دارالکتاب عربی.

اخبارالدولة العباسية. مجهول المؤلف. ۱۹۷۱. به كوشش عبدالعزيزالدورى و عبدالجبارالمطلبى. بيروت.

بخارى، محمد بن اسماعيل. ۱۴۰۹ ق. الادب المفرد. الثالثة. بيروت: دارالشائرا الاسلاميه.
بلاذرى، احمد بن يحيى. ۱۴۱۷. انساب الاشراف. تحقيق سهيل ذكار و رياض زركلى. بيروت:
دارالفكر.

_____ . بى تا. فتوح البلدان. تحقيق صلاح الدين منجد. قاهره: مكتبة النهضة المصرية.
بلعمى، ابو على محمد. ۱۳۳۷. تاريخ بلعمى. به اهتمام دكتور محمد جواد مشكور. تهران: خيام.
اليهقى، ابراهيم بن محمد. بى تا. المحاسن والمساوى. تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم. مصر: مكتبة
نهضة مصر.

تاريخ سيستان، مؤلف گمنام. ۱۳۸۱. تصحيح ملك الشعراى بهار. تهران: دنياى كتاب.
الجاحظ، عمر بن بحر. ۱۹۶۸. البيان والتبيين. تحقيق المحامى فوزى عطوى. الاولى. بيروت:
دار صعب.

_____ . ۱۹۶۸. الرسائل. تحقيق عبدالسلام محمد هارون. الاولى. بيروت: دارالجيل.
جهشيارى، محمد بن عبدوس. ۱۹۸۰. الوزراء والكتاب. تحقيق مصطفى سقا، ابراهيم الايبارى و
عبدالحفيظ شبلى. مصر: مكتبة البانى.

حموى، ياقوت. بى تا. معجم الادباء. بيروت: دار احياء التراث.
_____ . بى تا. معجم البلدان. بيروت: دار احياء التراث.
خليفة بن خياط، تاريخ. ۱۴۱۴ ق. تحقيق سهيل زكار. بيروت: دارالفكر.
دنت، دانيل. ۱۳۵۴. ماليات سرانه و تأثير آن در گرايش به اسلام. ترجمه دكتور محمد على موحد.
دوم. تهران: خوارزمى.

الدينورى، ابو حنيفة. ۱۹۶۰. الاخبار الطوال. تحقيق عبدالمنعم عامر. الاولى. بيروت: دار احياء.
الذهبى، محمد بن احمد. ۱۴۱۳ ق. سير اعلام النبلاء. تحقيق شعيب الارناؤوط و محمد نعيم العرقسبى.
بيروت: مؤسسة الرسالة.

الرويانى، محمد بن هارون. ۱۴۱۶ ق. المسند. تحقيق ايمن على ابويمانى. الاولى. قاهره:
مؤسسة القرطبه.

الزركلى، خير الدين. ۱۴۱۰ ق. الاعلام. الخامسة. بيروت: دار العلم للملايين.
الصدوق، محمد بن على. بى تا. عيون الاخبار رضا.
الصفدى، خليل بن ابيك. ۱۴۲۰ ق. الوافى بالوفيات. تحقيق احمد الارناؤوط و تركى مصطفى.
بيروت: دار احيا.

الصولی، محمد بن یحیی. ۱۳۴۱ ق. ادب‌الکتاب. تصحیح و تعلیق محمد شکر الالوسی. بغداد: المكتبة العربية.

الطبری، محمد بن جریر. بی تا. تاریخ الرسل والملوک. بیروت: مؤسسة الاعلمی.

عبدالرزاق ابوبکر. ۱۴۰۳ ق. المصنف. تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی. الثانيه. بیروت: المکتب الاسلامی.

عوفی، محمد. ۱۳۳۵ ش. جوامع الحکایات و لوامع الروایات. به سعی و اهتمام محمد رمضان. تهران: کلاله خاور.

فتوح الشام. واقدی (المنسوب بواقدی). بی تا. بیروت: دار الجیل.

قلقشندی، احمد بن علی. ۱۹۷۸. صبح الاعشی فی صناعة الانشا. الاولى. دمشق: دار الفکر.

محمدی، محمد. ۱۳۸۲. تاریخ و فرهنگ ایران در دورهٔ انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. تهران: توس.

المسعودی، علی بن حسین. بی تا. التنبيه والإشراف. تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی. قاهره: دار الصاوی.

_____ ۱۴۰۴ ق. مروج الذهب و معادن الجواهر. قم: دار الهجره.

مسکویه، ابوعلی. تجارب الامم. تصحیح و چاپ دکتر امامی. آستان قدس رضوی.

مقدسی، مطهر بن طاهر. بی تا. البدء والتاریخ. دارالنشر، مکتبه الثقافه الدینیه.

الیعقوبی، احمد بن یحیی. بی تا. تاریخ الیعقوبی. بیروت: دار صادر.

Archive of SID